

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره یازدهم، شماره اول و دوم، پاییز ۱۳۷۴ و بهار ۱۳۷۵

گفتاری در شعر و ویژگیهای آن

دکتر محمد علی صادقیان

دانشگاه یزد

خلاصه

اگرچه در معنی لغوی شعر اختلافی نیست اما در تعریف شعر، ماهیت و حقیقت آن، اختلاف عقاید فراوان است و به همین جهت تاکنون تعریفی جامع از این موارد، ارائه نشده است. اما رایج ترین تعریف شعر در ادب فارسی و عربی آن است که: «کلامی است موزون، مقفی، مخیل، معنوی، متکرر و متساوی که به قصد انشاء و اثرگذاری سروده شده باشد و دارای نوآوری و ابداع در لفظ، قالب، محتوی و مضمون باشد». بعضی شعر را همگام شرح و متعهد و ملتزم به هدایت و ارشاد نوع انسان دانسته اند و گروهی آن را از هر تعهدی آزاد و رها شناخته اند.

مقدمه

در معنی لغوی واژه شعر، هیچ نوع اختلافی میان فرهنگ نویسان و واژه شناسان وجود ندارد و همه معنی این کلمه را «دانستن، آگاهی و علم و ادراک» یاد کرده اند. اما در معنی اصطلاحی آن، اختلاف نظر بسیار، میان سخن شناسان، وجود دارد و هر کس از روی ذوق و سلیقه خود، از شعر تعریفی به دست می دهد که با دیگری متفاوت است. همچنین در وجه

تسمیه شعر نیز، اختلاف نظر وجود دارد. غالب فرهنگ نویسان، این کلمه را با کلمه شعور عربی، مرتبط دانسته اند. مثلاً نویسنده لسان العرب در این مورد می گوید: «... و قائله شاعرٌ لآَنَّهُ يَشْعُرُ ما لا يَشْعُرُ غَيْرُهُ - گوینده شعر را شاعر خوانند زیرا او ادراك می کند آنچه را دیگران در نمی یابند.»^۱

اما بعضی از محققان، از جمله خائلمری، معتقدند که «شعر» با واژه کردی «شروه» به معنی نوعی خوانندگی و آواز و واژه فارسی «سرود» بیشتر پیوستگی دارد تا کلمه شعور عربی.^۲ به هر حال خواه این کلمه در اصل کردی، فارسی یا عربی باشد، فعلاً کلمه یی عربی محسوب می شود و جمع آن اشعار است.

معادل کلمه شعر در فارسی، «سرود» است که اکنون کمتر به کار می رود. رضاقلی خان هدایت در کتاب مدارج البلاغه، چنین آورده است: «بدان که از آن وقت که سخن بوده، سخن موزون هم بوده، چنانکه به عربی شعر و نظم گویند، به پارسی سرود گفته شود...»^۳

واژه سرود به معنی شعر، در این بیت لیبیی، شاعر قرن پنجم هم آمده است:
دگر نخواهم گفتن همی ثنا و غزل که رفت یکسره بازار و قیمت سرود.^۴

تعریف شعر:

تعریف جامع و مانع شعر، دشوار است و این امر شاید بدین سبب باشد که هنر در تعریف نمی گنجد و شعر نیز نوعی هنر است و نه تنها تعریف شعر دشوار است بلکه سرودن شعر نغز و دل انگیز که از هر جهت مقبول طبع مردم صاحب نظر باشد، هم ساده و آسان نیست. و بی سبب نیست که بعضی از شاعران بزرگ به کنایه و بعضی با تصریح به دشواری کار خود اشاره کرده اند:

انوری در قطعه ای گوید:

من چون به ره سخن فراز آیم
خواهم که قصیده ای بیاریم
ایزد داند که جان مسکین را
تا چند عَنَا و رنج فرمایم

صد بار به عقده در شوم تا من از عهده یک سخن برون آیم. ۵
 فرخی سیستانی، شعر خود را حُله ای می داند که تار و پودش، دل و جان اوست و در
 مطلع قصیده ای گوید:

با کاروان حُله برفتم زسیستان با حُله ای تنیده زدل بافته زجان. ۶
 و حکیم نظامی نیز، شعر خود را پاره بی از جان خود می شمارد:

هر رطبی کز سر این خوان بود آن نه سخن پاره ای از جان بود
 به که سخن دیر پسند آوری تا سخن از دست بلند آوری
 چون فلک از پای نباید نشست تا سخنی چون فلک آری به دست. ۷

محمدبن محمود آملی در کتاب *نفایس الفنون*، شعر را بدین گونه تعریف می کند: «شعر، صنعتی است که قادر شوند بدان بر ایقاع تخیلاتی که مبادی انفعالات نفسانی گردد، پس مبادی آن، تخیلات باشد.»^۸ این تعریف با اندک تفاوتی برابر است با سخن نظامی عروضی در کتاب معروف *چهار مقاله* که گوید: «شاعری صنعتی است که شاعر، بدان صنعت، آساق مقدمات موهمه کند و التمام قیاسات منتجه، بر آن وجه که معنی خُرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خُرد و نیکو را در خلعت زشت باز نماید و زشت را به صورت نیکو و به ایهام، قوت‌های غضبانی و شهوانی را برانگیزد تا بدان ایهام، طباع را انقباضی و انبساطی بود و امور عظام را در نظام عالم، سبب شود.»^۹ آنگاه دو بیت از حنظله بادغیسی را می آورد که احمدبن عبدالله خجستانی آن را شنیده و در وی مؤثر افتاده و از خربندگی به امیری خراسان رسیده است و آن دو بیت چنین است:

مهتری گر به کام شیر در است شو خطر کن زکام شیر بجوی
 یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه یا چو مردانت مرگ رویاروی^{۱۰}

در این دو تعریف، چنانکه ملاحظه می شود، بیشتر به ایجاد حالت و خیال انگیزی شعر توجه شده است. با این تفاوت که آملی تنها شعر را مایه انفعالات نفسانی یا تأثرات روحی دانسته، در حالی که نظامی عروضی جنبه حماسی شعر و تحریک عواطف و احساسات بشری

را بیشتر در نظر داشته است. ولی آیا شعر تنها سخن خیال انگیز است و پس و هر چه خیال انگیز است شعر است؟

شعر - کلام موزون:

قدامة بن جعفر که از سخن شناسان نامی است در کتاب معروف خود *نقد الشعر*، شعر را در کلامی کوتاه چنین تعریف کرده است: شعر عبارت است از سخن موزون مقفی که دالّ بر معنی باشد. در این تعریف جنبه خیال انگیزی شعر مطرح نشده و تنها سخن منظوم با معنی، شعر خوانده شده است.^{۱۱} بوعلی سینا در فن شعر از منطق کتاب *الشفا* در تعریف شعر چنین گوید: «شعر سخنی است خیال انگیز که از اقوالی موزون و متساوی ساخته شده باشد.»^{۱۲} آن گونه که ملاحظه می شود بوعلی نیز جنبه ایجاد حالت و خیال انگیزی شعر را در نظر داشته است.

خواجه نصیرالدین طوسی تعریف جامع تری از شعر به دست می دهد و آن را کلامی خیال انگیز و دارای وزن و قافیه می داند که برابری مصراع ها در آن رعایت شده باشد. اما پس از این تعریف، یادآور می شود که جنبه خیال انگیزی یا ایجاد حالت در شعر، از اهمیت ویژه یی برخوردار است و بدون آن کلام منظوم را نمی توان شعر نامید. تعریفی که خواجه در کتاب «اساس الاقتباس» از شعر می کند، بدین گونه است: «شعر، کلامی است مخیّل از اقوال موزون متساوی مقفی و نظر منطقی خاص است به تخیل و وزن را از آن جهت اعتبار کند که به وجهی اقتضای تخیل کند. پس شعر در عرف منطقی، کلام مخیّل است و در عرف متأخران، کلام موزون مقفی، چه به حسّ این عرف، هر سخن را که وزنی و قافیتی باشد، خواه آن سخن برهانی باشد و خواه خطابی و خواه صادق باشد و خواه کاذب، اگر به مَثَل توحید خالص باشد یا هدیانات محض باشد، آن را شعر خوانند و اگر از وزن و قافیه خالی بود و اگر چه مخیّل باشد، آن را شعر نخوانند و اما قدما شعر را کلام مخیّل گفته اند و اگر چه موزون حقیقی نبوده است.»^{۱۳}

شعر و نظم:

خواجه نصیر بیشترین توجه خود را به خیال انگیزی و ایجاد حالت در شعر معطوف داشته است. چه، کلام موزونی که خیال انگیز و دارای لطیفه نهانی باشد، شعر می نامند و سخن موزونی که از این کیفیت خالی باشد نظم خوانند. آنگونه که **ملک الشعرا**ی بهار گفته است:

صنعت و وزن و قوافی هست نظم و نیست شعر

ای بسا ناظم که نظمش نیست الا حرف مُت

شعر آن باشد که خیزد از دل و جو شد زلب

باز در دل ها نشیند هر کجا گوشى شنفت^{۱۴}

در مورد نظم، باید چند مطلب را متذکر شد: نخست اینکه تفاوت شعر و نظم آن گونه که امروز مُصطلح است، شاعران گذشته در نظر نداشته اند و نظم را به جای شعر به کار می برده اند. چنانکه مسعود سعد در قصیده قلمه نای گوید:

نظمی به کامم اندر چون باده لطیف

خطی به دستم اندر چون زلف دلربای^{۱۵}

و حافظ در غزلی سروده است:

غزل گفتی و دُر سفتی بیا و خوش بخوان حافظ

که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را^{۱۶}

مطلب دیگر اینکه اگر به نظم، معنی وسیعتری بدهیم و آن را نظام ترکیب کلمات بدانیم - (چنانکه **عبدالفاهر جرجانی** بدان اشاره کرده و بلاغت قرآن کریم را در نظم بی بدیل میان کلمات آن دانسته است و به «**نظریه نظم**» شهرت دارد) - در آن صورت است که باید شعر خوب را شعری بدانیم که دارای نظم باشد. بدین معنی که میان واژه های آن، نظم و نظامی زیبا و منسجم حاکم باشد.^{۱۷}

نکته سوم اینکه هر گاه شعر را در برابر نظم قرار دهیم، باید نظم را هم دو گونه بنامیم. نخست نظمى که دست کم معنایی دارد اما از خیال انگیزی و لطیفه نهانی شعری به دور است

مانند نظم «نصاب الصبیان» از ابونصر فراهی که برای به خاطر سپردن معانی کلمات عربی، واژه ها و معانی آنها به نظم کشیده شده است. مانند:

شَفَه لب، لسان چه زبان، فم دهان
سَقَر دوزخ و نار آتش ولی
یَد و جارحَه دست و حَلقوم نای
چو جَنّت بهشت، آخرت آن سرای.^{۱۸}

یا این دوبیت که معمولاً بر سر در حمامهای عمومی قدیم می نوشتند:

هر که دارد امانتی موجود
نسیپارد اگر شود مفقود
بسیپارد به بنده بنده وقت ورود
بنده مسؤل آن نخواهم بود

دوم نظم مبتذل که تنها وزن و قافیه دارد مانند دو بیت زیر:

در خراسان گراز سُم دارد
در سمرقند گربه دم دارد

* * *

نمد سبزوار از پشم است
زیر ابروی مرد وزن چشم است

این دو بیت دارای معنی اما مبتذل است.

اما نمونه نظم بی معنی ابیاتی است که نویسنده کتاب *مجمع الفصحاء* از قول شاعری به نام مشرف اصفهای نقل کرده است و آن بدین گونه است که این شاعر که به شوخ طبعی مشهور بود ادعا کرد که می تواند پنج مثنوی بی معنی بر وزن *خمسه نظامی* و امیر خسرو دهلوی به نظم آورد. شاه عباس پذیرفت که به هر بیتی یک مثنای سیم ناب بدو بدهد و هر گاه ابیاتی از آن مثنوی ها دارای معنی باشد، به هر بیتی دندانی از دهانش بکنند و بر سرش بکوبند و چون سه بیت او را با معنی یافتند، سه دندان او را کردند و بر سرش کوفتند. نمونه این ابیات بی معنی از اسکندر نامه او چنین است:

اگر عاقلی بخیه بر مو مزین
سوی مطبخ افکن ره کوچه را
بجز پنبه بر نعل آهو مزین
که نعل از تحمل مرّبا شود
منه در بغل آش آلوچه را
ز افسار زنبور و شلوار ببر
به صبر آسیا کهنه حلوا شود
قفس می توان کرد اما به صبر

و نمونه آن از لیلی و مجنون وی:

دندان چپ دریچه گور است آدینه کهنه بی حضور است
 پای دُهلِ هرِیسه ماوی است اینها همه آفت سماوی است.^{۱۹}

همین مطلب در کتاب *زندگانی شاه عباس اول* ذکر شده است. با این تفاوت که در آن جا نام شاعر هدایت الله رازی آمده است و شاه عباس می پذیرد که در برابر هر بیت بی معنی یک عباسی بدو بدهد و اگر بیتی با معنی باشد یک دندان وی را بر کنند. نویسنده می نویسد: «چون سه شعر او را با معنی یافتند، سه دندانش را کردند و در مقابل باقی اشعار، که بی معنی بود، عباسی های فراوان گرفت.»^{۲۰}

خیال انگیزی شعر:

عنصر اصلی شعر به عقیده بسیاری از سخن شناسان خیال انگیزی و ایجاد حالت در شنونده است. اما نکته بی که شایان اهمیت است این است که مقصود از تخیل تخیلی است که به فرمان و اراده عقل باشد. همان که روانشناسان آن را تخیل ارادی نامیده اند نه تخیل انفعالی که هذیانهای مهمل را سبب می گردد. نویسنده کتاب *پراهین العجم* این مطلب را در تعریف از شعر متذکر گردیده است. آنجا که گوید: «بدان که شعر در لغت به معنی دانستن است و در اصطلاح سخنی است متخیل موزون متکرر متساوی که حروف آن متشابه بود. پس از قید موزون، نثر بیرون شود و از قید معنوی، مهمل و هذیان، و از قید متکرر، مصرع، خارج شود. زیرا که مصرع نیز شعر نبود و از قید متساوی اُخت آوردن هر دو مصرع لازم آید نه اینکه هر مصرعی از بحری بود و از متشابه بودن، حروف قافیه لازم شود و همانا که سخن غیر مقفی را شعر نخوانند.»^{۲۱} نمونه هذیانات را می توان در این دو بیت ظهیر فاریابی دید:

آن دم که موش پرّد در ناودان کعبه چون جای خواب سازد مشک تثار گردد
 در کوچه های شیرین خسرو خبر ندارد امثال فاریابی لعل عذار گردد^{۲۲}

گاه تخیل و ایجاد حالت برای برانگیختن احساسات میهنی است. چنانکه در این شعر

ادیب الممالک می بینیم:

تا ز بر خاکی ای درخت برومند

مگسل از این آب و خاک رشته پیوند

مادر توست این وطن که در طلبش خصم
 نار تناول به خاندان تو افکند
 هیچت اگر دانش است و غیرت و ناموس
 مادر خود را به دست دشمن میسند
 ورنه چو ناموس رفت نام نماند

خانه نماند چو خانواده پراکند. ۲۳

نکته دیگر اینکه همیشه مقصود از تخیل برانگیختن عواطف و احساسات نیست. گاه شعر با خرد و منطق آدمی نیز سروکار دارد و می خواهد اندیشه و خرد خواننده را به کار گیرد، تا میان خیر و شر خیر را برگزیند و مصلحت خویش را بجوید. وقتی سعدی می گوید:

ای روبهک چرا ننشستی به جای خویش
 خونت برای قالی سلطان بریختند
 باشیر پنجه کردی و دیدی سزای خویش
 ابله چرا نخفتی بر بوریای خویش
 جاه است و راه و دیده بینا و آفتاب
 تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
 چندین چراغ دارد و بی راه می رود
 بگذار تا بیفتند و ببند سزای خویش. ۲۴
 و یا حافظ که می گوید:

بیا موزمت کیمیای سعادت
 ز هم صحبت بد جدایی جدایی. ۲۵

هر دو شاعر قصد ارشاد دارند و می خواهند نیروی تعقل انسان را به کار اندازند تا آزمندی را از خویش دور کند و از بدان ببرد و به نیکان بپیوندد. اما در منظومه های حماسی و بزمی و غزلهای عارفانه و عاشقانه که شاعر سر آن دارد تا خواننده را به شور و هیجان آورد، خیال نقش اساسی را عهده دار است.

شعر و قصد:

موضوع دیگری که در تعریف شعر معتبر دانسته شده است «قصد» است. بدین معنی که سراینده شعر باید قصد شعر گفتن داشته باشد. در غیر این صورت، کلام وی را نمی توان شعر نامید و ملاک تشخیص آن هم دقت و کنجکاوی شنونده و ادعای گوینده است.

نویسنده کتاب «دورالادب» در این مورد چنین گوید: «..... پس شعر، کلام موزون

مقتفی است به شرط اراده متکلم شعر گویی را والا بسیار از آیات قرآن است که هم وزن دارد و هم قافیه ولی شعر نیست. چه، تکلم آن حضرت سبحان است و اراده شعر گویی نکرده است، اگر چه رعایت حرف روی هم در آن شده باشد. مانند:

ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هَوْلَاءُ تَقْتُلُونَ. ۲۶

ابداع:

گروهی علاوه بر تخیل و وزن و قافیه و قصد، ابداع و نوآوری را هم در تعریف شعر دخالت داده اند. مقصود از نوآوری و ابداع این نیست که مضامینی بیافرینند که تاکنون فکر بشر بدان نرسیده باشد. چنین چیزی اگر محال نباشد بسیار دشوار است. زیرا انسان از همان آغاز خلقت دوستدار خیر و پاکی و نیکی و صفا و محبت و زیبایی بوده و از شر و پلیدی و زشتی و دشمنی گریزان، و مجموع اینهاست که عواطف بشر را تشکیل می دهد و می دهد و شاعران و سخن سرایان در هر دوره از زمان، هر کدام به شیوه خاصی از آنها سخن رانده اند و کار بیشتر آنان هم پسندیده بوده است. پس مقصود از نوآوری، همیشه بیان عواطف نو نیست بلکه مقصود سبک و شیوه بیان است که باید نو باشد تا سخن دلنشین گردد در غیر این صورت است که کلام تکراری و کم فایده جلوه می کند. اینک به دو بیت که یکی سروده فردوسی و دیگری زاده طبع سعدی است می نگریم که مضمون و مفهوم در هر دو یکسان است. اما در شیوه بیان متفاوت. فرودسی گوید:

۲۷. چو دندان کند تیز کیفر بری. چو پرورد شیر نر پروری
و سعدی گفته است:

۲۸. یکی بچه گرگ می پرورید چو پرورده شد خواجه بر هم درید.
که اگر چه مضمونها یگانه اند اما زیبا و دلنشین به نظر می رسند.

ازرقی هروی، در توصیف دهان کوچک معشوق بسادگی گفته است:

دهن کوچک او دیدم هنگام سخن کز ظریفی دل من غالیه دان خورد گمان
گفتم این غالیه دان چیست خندید بتم که همی غالیه دان باز ندانی ز دهان. ۲۹

و سعدی کوچکی دهان را با ظرافتی که خاص اوست چنین بیان نموده است:

مگر دهان تو آموخت تنگی از دل من وجود من زمیان تو لاغری آموخت. ۳۰

و حافظ با وسعت خیال خویش دهان معشوق را به جوهر فرد مانند نموده است:

بعد از اینم نبود شائبه در جوهر فرد

که دهان تو بر این نکته خوش استدلالی است. ۳۱

چنانکه ملاحظه می شود هر سه شاعر یک مضمون را به شیوه های گوناگون بیان کرده اند که همه پسندیده است. بعضی از سخن شناسان غربی و متأخران ایرانی نیز از ذوق و سلیقه خود تعاریفی از شعر به دست داده اند. ولتر، فیلسوف و نویسنده فرانسوی، شعر را موسیقی روحهای بزرگ و حسّاس می خواند و لامارتین، شاعر بزرگ فرانسوی، شعر را نغمه درونی و زبان احلام می دانست و سیمین دانشور، نویسنده معاصر ایرانی، شعر را خلق زیبایی به وسیله کلام دانسته که گاه با وزن و قافیه و گاه بدون آن سروده می شود. ۳۲ بعضی نیز شعر را هنر ترکیب الفاظ دانسته اند. شفیعی کدکنی، شعر را پیوند عاطفه و خیال و همچنین رستاخیز کلمات نام نهاده است. ۳۳

نتیجه:

از مجموع گفته های صاحب نظران می توان تا حدودی تعریف شعر را این گونه به دست داد که شعر عبارت است از کلام مخیل موزون متساوی مقفی که دارای نیروی تصرف در نفوس باشد و گوینده آن را به قصد شعر و به صورت ابتکار و نوآوری بسراید. در مورد تخیل یا خیال انگیزی شعر، تقریباً قولی است که جمله سخن شناسان قدیم و جدید برآیند. ارسطو نیز از شعر کلامی را اراده می کرد که در دل شوری انگیزد و حالتی را در انسان سبب شود. پس از وی حکمای اسلامی قول او را پسندیدند و همین امر موجب گردید که «تخیل» در تعریف شعر اعتبار خاصی یابد. وزن نیز چیزی است که لازمه شعر و جزء لاینفک آن است. چه وزن بر خیال انگیزی شعر و ایجاد حالت و شور و هیجان خواننده می افزاید. افلاطون، حکیم یونانی، با آنکه به شعر و شاعری اعتقاد نداشت با این حال می گفت «شاعران وقتی اشعار زیبای خود را می سرایند، آهنگ و وزن ایشان را مفتون می کند». ۳۴ ارسطو نیز از شعر، کلام موزون را اراده می کرد و آن را در برابر نثر

قرار می داد. به نظر او شعر هیچ گاه از وزن جدا نیست.^{۳۵} خواجه نصیرالدین در معیار *الاشعار* گوید: «وزن اگرچه از اسباب تخییل است و هر موزونی به وجهی از وجوه مخیل باشد و اگرچه نه هر مخیلی موزون باشد، اما اعتبار وزن از آن جهت که وزن است دیگر و از آن جهت که اقتضای تخییل می کند دیگر، و باتفاق، وزن از اصول ذاتی شعر است.»^{۳۶}

شمس الدین محمدبن قیس *رازی* در مورد وزن چنین گوید: «بدان که عروض، میزان کلام منظوم است، همچنان که نحو میزان کلام منثور است. . . . رعایت افعیل موجب گشاده شدن طبع گردد و کژ طبع را به دوام ممارست اشعار و طول مداومت بر تقطیع ابیات مختلف، قریحت استقامت پذیرد و سکر (بند) طبع گشاده شود.»^{۳۷}

شعر آزاد و وزن:

با توجه به مطالبی که بیان شد، می توان گفت که وزن جزء ذاتی شعر به شمار می آید، اما به دنبال نهضتی که در اواخر قرن نوزدهم در اروپا روی داد و طرفداران آن هم خود شاعران بودند، شعر آزاد پدید آمد. طرفداران شعر آزاد به وزن در شعر اعتقاد داشتند ولی می گفتند شاعران نباید به وزنهای کلیشه ای و معمول که گاه ملال آور است، خود را مقید سازند. بلکه باید آزاد باشند تا در هر مورد بنا به تناسب مطلب وزنی دلخواه انتخاب کنند. بنابراین شعر آزاد موزون است اما وزن در همه پاره های شعر یکسان نیست و تغییر می کند و تناسب اجزای آن تام نیست و به قول خواجه نصیر وزن آن حقیقی نیست. چه، خواجه وزن شعر را دو گونه می دانسته است، یکی حقیقی یعنی وزنی که در اشعار عربی و فارسی زمان وی معمول بوده و دیگر غیر حقیقی مانند وزن پاره ای از اشعار خسروانی قدیم ایران.^{۳۸}

نیمای پیروشیخ به آزادی در انتخاب وزن اعتقاد داشت، اما با تساوی مصراعها در شعر موافق نبود. وی با اینکه در وزن معمول قدیم نیز شعر سروده است، بیشتر اشعار وی در وزن آزاد است. نمونه آن شعر مهتاب است:

می تراود مهتاب،

می درخشد شبتاب،

نیست یکدم شکنند خواب به چشم کس و لیک،

غم این خفته چند،

خواب در چشم ترم می شکند. ۳۹

هماوایی:

باید گفت که نه تنها وزن به هر صورت که باشد، کلام را آهنگین می کند بلکه هماوایی در کلمات شعر و رعایت نغمه حروف کلمات شعر نیز سخن را خوش آهنگ و دلپذیر می سازد. حافظ در این هنر دستی توانا دارد:

شاه شمشاد قدان، خسرو شیرین دهنان

که به مزگان شکند قلب همه صف شکنان. ۴۰

* * *

به سرسبزی تو ای سرو که گر خاک شوم

ناز از سر بنه و سایه بر این خاک انداز. ۴۱

و سعدی می گوید:

خبرت خراب تر کرد جراحت جدایی

چو خیال آب روشن که به تشنگان نمایی. ۴۲

که کلماتی با حرف «ش» در بیت اول و حرف «س» در بیت دوم و حرف «خ» در بیت سوم (سعدی) آهنگی خوش به سخن هر دو شاعر بخشیده است.

قافیه در شعر:

حکمای یونان، قافیه را از اوصاف شعر به شمار نیاورده اند، زیرا در شعر آنان قافیه وجود نداشته است. دانشمندان اسلامی چون خواجه نصیرالدین طوسی و دیگران از روی اشعار عربی و فارسی که در پیش روی داشته اند، قافیه را در تعریف شعر معتبر دانسته اند. این رشید قروانی صاحب کتاب «العمده» نیز می گوید: شعر تا قافیه نداشته باشد، شعر نیست و بهتر است شاعر اگر قافیه شعر را نمی شناسد شعر نگوید. ۴۳

بعضی هم آن را زاید و مزاحم به شمار آورده اند. میلتون، شاعر انگلیسی، ارزشی برای

قافیه قائل نبود و آن را جرنگ جرنگ مشابه در پایان مصرعها می نامید و حماسه بزرگ خود به نام بهشت گم شده را بدون قافیه منظوم کرد و *والت ویتمن*، می گوید: کیفیت شاعرانه در وزن و قافیه نیست، و در برابر این گونه افراد کسانی چون *ولتر*، لذت شعر را در وزن و قافیه می دیدند. ۴۴

با این حال شعر بی قافیه در ایران طرفدارانی یافت و در دوره معاصر تحت عنوان «شعر سپیده» بر زبانها جاری شد. در این جا نکته ای که باید گفته شود این است که شعر، هنر است و هنر نیز تابع قواعد و اصولی است. آنگونه که همه هنرها قواعد آنها رعایت می شود، در شعر نیز باید قواعد آن رعایت شود.

تی. اس. الیوت، در این مورد می گوید: برای شاعری که می خواهد کار دقیقی انجام دهد، شعر هرگز آزاد و بی قید نیست. عجب آنکه شاعران خود، این قیود را به جان می خورند و این محدودیت آزادی نه تنها برای ایشان ایجاد زحمت نمی کند بلکه مایه قدرت ایشان است. ۴۵ *هشترودی* نیز سخنی مشابه این سخن دارد. وی می گوید: «روشن است که وزن و قافیه، سد راه برای بیان هنرمند است ولی شاعر و هنرمند واقعی کسی است که با وجود همین قیود و حدود، بیان خود را به بهترین و زیباترین صورت بیان کند، به طوری که شعر هنرمندی چون حافظ را اگر به نثر برگرداندند زیباتر و رساتر از شعر وی نخواهد شد». ۴۶

به هر حال عامل عادت را در این مورد نمی توان از یاد برد. چه تا زمانی که گوش عادت دارد شعر را در قالبهای سنتی با وزن و قافیه بشنود، ترک خوی دیرین دشوار است مگر با گذشت زمان و عادت کردن به شیوه جدید. از سوی دیگر این سخن نویسنده *قابوسنامه* را نباید از خاطر دور داشت که گوید: «شعر را از بهر مردمان گویند نه از بهر دل خویش». ۴۷

شعر از دیدگاه محتوی و مضمون:

برای ما ایرانیان بویژه کسانی که در دیوانهای شاعران غور و تفحص دارند، تردیدی وجود ندارد که شعر، علاوه بر لطف و زیبایی صوری، باید آموزنده هم باشد. چنان که در بسیاری از کتب اخلاقی و اجتماعی و مذهبی شواهد فراوانی می توان یافت که نویسنده کتاب از ذوق و قریحه شاعران مدد جسته و اشعار پندآموز آنان را به عنوان شاهد و مثال ذکر کرده است.

از سوی دیگر شاعران توانایی چون مولوی و سعدی و ناصر خسرو و فردوسی را می بینیم که کلامشان پُر است از اندرزهای اخلاقی، اجتماعی، مذهبی و میهنی. پس شعر در نظر بزرگان و شاعران میهن ما هیچگاه بی هدف نبوده است.

با این حال، بعضی بر این عقیده بوده اند که شعر چون نوعی هنر به شمار می آید، نباید از آن انتظار تهذیب اخلاق و آموزندگی داشت و تنها خوشایندی و زیبایی آن کافی است.

این طرز تفکر، در قرن نوزدهم میلادی در اروپا به وجود آمد و به نظریه «استقلال هنر» یا «هنر برای هنر» معروف گردید. طرفداران استقلال هنر می گفتند: هنر را برای هنر باید خواست و اگر جز این باشد، هنر که تجسم زیبایی است، زشت و نازیبا جلوه می کند. بودلر و گوته از جمله طرفداران این نظر بودند. بودلر می گفت: شعر نباید چیزی بیاموزد و اگر شعر به اخلاق وابسته گردد، روی به اضمحلال می گذارد و می میرد، پس نباید از هنر انتظار سود داشت. اینان برای اثبات نظر خود، به مثالهایی نیز متوسل می گردیدند، از جمله می گفتند: کشتزار گندم، برای بیننده بی که بدون چشمداشت سود، بدان می نگرند، زیباست اما برای دهقانی که در انتظار درو کردن گندم نشسته نمی تواند زیبا باشد. پس همچنان که از یک تابلو نقاشی نمی توان انتظار سود و آموزندگی را داشت، از شعر هم نمی توان چنین چشمداشتی را داشت. ۴۸

هر گاه در این مورد به گذشته های دور و نزدیک، نگاهی بیفکنیم و عقاید دانشمندان قدیم و نزدیک به زمان خود را جویا شویم در می یابیم که به جز عدّه معدودی چون سقراط و بویژه افلاطون که به شعر و شاعری اعتقادی نداشتند و آن را کاری عبث می پنداشتند، بیشتر اندیشمندان به رسالت و هدف شعر معتقد بودند. ارسطو، حکیم یونانی بر خلاف افلاطون، شعر را می ستود و می گفت: شعر، بویژه تراژدی چون حسّ شفقت را در انسان تقویت می کند، سبب تهذیب و تزکیه اخلاق می شود. ۴۹

کنفوسیوس، فیلسوف و دانشمند چینی، معتقد بود که ارزش هنر در خدمت به حکومت است و تولستوی، نویسنده روسی، بر این عقیده بود که نویسنده و شاعر هنرمند، باید هنر خود را در خدمت مذهب و اخلاق قرار دهد و می گفت ارزش هنر در ترویج تعلیمات مذهبی و

اخلاقی است. به نظر وی، غایت هنر نیل به زیبایی و لذتی که از ادراک آن حاصل می شود نیست، همچنان که غرض از خوردن، تنها لذت ذائقه نیست. بوسیله هنر، می توان عواطفی را به دیگران القاء کرد و خصال عالی اخلاقی را که امروز بندرت دیده می شود، در همه افراد جامعه به وجود آورد. در آن صورت است که هنر مایه ترقی بشر خواهد شد.^{۵۰} دیدرو، شاعر فرانسوی می گوید: هر آزاد مردی که قلم به دست می گیرد، باید همت بر آن گمارد که عفاف را محبوب و فسق را منفور سازد.^{۵۱}

سخن سرایان پارسی زبان میهن ما غالباً تعهد و رسالت شعر را رعایت کرده در کلام خویش، نیکوکاری و صفات عالی انسانی را ستوده مردم را به داشتن آنها ترغیب کرده اند. سعدی می گوید:

اگر ممالک روی زمین به دست آری و ز آسمان بریایی کلاه جباری
و گر خزاین قارون و ملک جم داری نیرزد آنکه وجودی ز خود بیازاری^{۵۲}
حافظ، تصویری از نیکوکاری را بدین سان به دست می دهد:

بر این رواق زبرجد نوشته اند به زر
که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند.^{۵۳}
فخرالدین اسعد گرگانی، جوانان را از ننگ گناه و بدنامی هشدار می دهد:

اگر آلوده شد دامن به یک ننگ نشوید آب صد دریا از او رنگ
چو جان پاک جاویدان بماند بماند نام بد تا جان بماند.^{۵۴}
ادیب الممالک، وظیفه شاعران را خدمت به میهن می داند، نه توصیف خط و خیال

معشوق:
تا کی ای شاعر سخن پرداز می کنی وصف دلبران طراز
دفتری پرکنی ز موهومات که منم شاعر سخن پرداز
از پی وصف یار موهومی گاه اطناب و گه دهی ایجاز
هوس عشقبازی ار داری با وطن هم قمار عشق بیاز
از وطن نیست دلبری بهتر به وطن دل بده ز روی نیاز^{۵۵}

شعر و شعر: از مطالعه و بررسی شعر و شاعری در صدر اسلام، چنین بر می آید که هر

گاه مضامین شعر مبتذل و همانند دوره جاهلیت بود تقبیح می شد. چنانکه آیه «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ - شاعران را افراد نادان و گمراه پیروی می کنند.»^{۵۶} و آیه «و ما علمناه الشعرَ و ما یتبغی له ان هو الا ذکر و قرآن مبین - و ما محمد (ص) را شعر نیاموختیم و نه شاعری شایسته مقام اوست، بل این کتاب، ذکر خداوند و قرآن روشن و آشکاری است.»^{۵۷}، بر درستی این مطلب، گواه است. ولی هر گاه مضامین اشعار در ترویج آیین مقدس اسلام و نشر حکمت و تقوا و پارسایی بود، تحسین می گردید تا آنجا که حدیث «انَّ مِنَ الشُّعْرِ لِحِکْمَةٌ» از پیامبر گرامی اسلام نقل شده است. همچنین آن حضرت شعر حَسَّانِ بْنِ ثَابِتٍ را می پسندید و او را مورد عنایت قرار می داد و می فرمود: تا زمانی که دل و زبانت با ماست، روح القدس هم با توست. در روایتی آمده است که آن حضرت بدو فرمود: چندان که با ما هستی، روح القدس تو را یاری خواهد کرد.^{۵۸}

نوشته اند که کمیت بن زید اسدی که هاشمیات وی شهرت دارد مرثیه کربلا را که سروده بود در نزد حضرت صادق (ع) خواند و آن حضرت فرمود: همان دعا را که محمد بن عبدالله (ص) در حق حَسَّانِ کرد، من در باره تو می کنم. مادام که از ما دفاع می کنی، مؤید روح القدس باشی.^{۵۹}

کعب بن زهیر، قصیده معروف «بانت سعاد» را در پیشگاه حضرت ختمی مرتبت خواند و آن حضرت بُرد خویش را به عنوان صله به وی بخشید.^{۶۰}

در مذهب شیعه پیوسته از کمیت بن زید اسدی، فرزدق، دعبل خزاعی، دیک الجَن و نظایر آنان به نیکی یاد می شود. فرزدق، قصیده معروفی در مدح حضرت سجاد (ع) سروده و سخت مقبول افتاده که مطلع آن چنین است:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَ طَائِفَهُ وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ أَحِلُّهُ وَ الْحَرَمُ

این همان کس است که سرزمین مکه گام زدنش را می شناسد و بیت و حلّ و حرم او را می شناسند.^{۶۱} پس معلوم می شود که آیین مقدس اسلام با شعری که در خدمت اخلاق و جانبداری از حق و عدالت باشد، کاملاً موافق است. اما با شعری هدف که احیاناً بدآموز بوده مفاصد اجتماعی را سبب گردد، سازگار نیست. چنانکه در مورد یکی از معروف ترین شاعر

دوره جاهلیت یعنی امرء القیس از پیامبر اکرم (ص) سؤال شد و آن حضرت فرمود: وی در دنیا مشهور بود اما در آخرت بسیار گمنام خواهد بود. در باره صمرین ابی ربیعہ نوشته اند که شعر وی موجب گناه و معصیت افراد زیادی گشته است. ۶۲

در ادب فارسی نیز این امر مورد توجه بوده است. چنانکه نظامی گوید:

تا نکند شرع تو را نامدار نامزد شعر مشو زینهار

* * *

پیش و پسی بست صف کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیا ۶۳

منابع و یادداشت‌ها

- ۱- ابن منظور، لسان العرب. بیروت: دار صادر، مجلد رابع، بی تا، ص ۴۱، ذیل واژه شعر.
۲. دبیر سیاقی، محمد. نثرهای دلاویز و آموزنده فارسی. جلد دوم. تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۶۵، ص ۳۶۳.
۳. هدایت، رضاقلیخان، مدارج البلاغه. شیراز: چاپ معرفت، ۱۳۵۵، ص ۴.
۴. اسدی، لغت فرس. به تصحیح دبیر سیاقی، تهران: چاپ طهوری، ۱۳۶۵، ص ۴۲۵.
۵. انوری، دیوان. به تصحیح سعید نفیسی. تهران: انتشارات پیروز، ۱۳۳۷، ص ۴۲۵.
۶. فرخی سیستانی، دیوان. به تصحیح دبیر سیاقی. تهران: انتشارات زوار، ۱۳۴۹ ص ۳۲۹.
۷. نظامی، مخزن الاسرار. به تصحیح وحید دستگیردی. چاپ سوم. شیراز: انتشارات محمدی شیراز، ۱۳۴۳، ص ۴۱.
۸. دهخدا، لغت نامه، ذیل واژه شعر.
۹. نظامی عروضی، چهار مقاله. به تصحیح دکتر معین. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۱، ص ۴۲.
۱۰. همان.
۱۱. زرین کوب، عبدالحسین. شعر بی دروغ، شعر بی نقاب. تهران: جاویدان، ۱۳۶۴، ص ۴۲.

۱۲. خانلری، پرویز. شعر و هنر. تهران: شرکت ایران چاپ، ۱۳۴۵، ص ۲۸۰.
۱۳. خواجه نصیر. اساس الاقتباس، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: انتشارات دانشگاه، ۱۳۲۶، ص ۵۸۶.
۱۴. بهار، محمدتقی. دیوان. جلد دوم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۵، ص ۴۰۷.
۱۵. مسعود سعد، دیوان. به تصحیح مهدی نوریان. جلد دوم. اصفهان: انتشارات کمال، ۱۳۶۴، ص ۲۷۹.
۱۶. حافظ، دیوان غزلیات. به تصحیح خلیل خطیب رهبر. تهران: چاپ صفی علی شاه، ۱۳۶۳، ص ۵.
۱۷. شفیع کدکنی، محمد رضا. موسیقی شعر. چاپ دوم. تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۰، ص ۲۳۸.
۱۸. ابونصر فراهی، نصاب الصبیان. تبریز: صابری تبریز، ۱۳۳۲، ص ۶.
۱۹. هدایت، رضاقلی خان. مجمع الفصحا. به تصحیح دکتر مظاهر مصفا، تهران: امیر کبیر، ۱۳۳۶، ص ۷۹.
۲۰. فلسفی، نصرالله. زندگانی شاه عباس اول. ج ۱ و ۲. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۵۵.
۲۱. سپهر، محمدتقی. براهین العجم فی قوانین المعجم. تهران: چاپ سنگی رقی ۱۲۷۲ ق، بی تا، ص ۱۸.
۲۲. حسینی، حسن. بیدل، سپهری و سبک هندی، تهران: انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۸، ص ۱۱۷.
۲۳. ادیب الممالک، دیوان. به تصحیح وحید دستگردی. تهران: مجله ارمغان، ۱۳۱۲، ص ۱۶۹.
۲۴. سعدی، دیوان غزلیات. به تصحیح خلیل خطیب رهبر. جلد دوم. تهران: انتشارات سعدی، ۱۳۶۷، ص ۹۸۴.
۲۵. حافظ، شرح غزلهای حافظ. به کوشش دکتر هروی. تهران: نشر نو، ۱۳۶۷، غزل

در ادبیات

۴۹۰

۲۶. حسام العلماء، عبدالحسین. *در باب ادب*. شیراز: معرفت، ۱۳۴۰، ص ۲۳۱.
۲۷. رضا زاده شفق، صادق. *تاریخ ادبیات ایران*. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۵۲، ص ۴۲۶.
۲۸. سعدی، بوستان. *به تصحیح غلامحسین یوسفی*. تهران: خوارزمی، ۱۳۳۶، بیت ۳۷۶۸.
۲۹. صفا، ذبیح الله. *گنج سخن*. جلد اول. تهران: ابن سینا ۱۳۳۹، ص ۲۴۷.
۳۰. منبع شماره ۲۴، ج ۱ ص ۲۴۷.
۳۱. حافظ. *دیوان*. به تصحیح ابوالقاسم انجوی شیرازی. چاپ دوم. تهران: جاویدان، ۱۳۶۷، ص ۴۱.
۳۲. حریری، ناصر. «مصاحبه با سیمین دانشور». *هنر و ادبیات امروز*. جلد سوم، ص ۳۷.
۳۳. منبع شماره ۱۲، ص ۲۷۹.
۳۴. منبع شماره ۱۷، ص ۳.
۳۵. منبع شماره ۱۲، ص ۲۷۹.
۳۶. خواجه نصیر، *معیار الاشعار*. تهران: چاپ سنگی، بی نا، ۱۳۲۰ ق، ص ۴.
۳۷. شمس الدین محمدبن قیس رازی، *المعجم*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، بی نا، ص ۲۷.
۳۸. منبع شماره ۱۲، ص ۲۸۱.
۳۹. خیره زاده، علی اصغر. *ادب فارسی*. تهران: کتاب زمان، ۱۳۵۲، ص ۳۶.
۴۰. منبع شماره ۱۶، غزل ۲۶۴ و ۲۸۷.
۴۱. همان
۴۲. منبع شماره ۲۴، ج ۲ ص ۷۳۹.
۴۳. منبع شماره ۱۷، ص ۱۶۴.
۴۴. همان.

۴۵. منبع شماره ۲، ص ۳۸۳.
۴۶. منبع شماره ۱۷، ص ۱۶۶.
۴۷. عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر، *گزیده قابوسنامه*. به تصحیح دکتر یوسفی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۲۲۷.
۴۸. از تقریرات استاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن.
۴۹. منبع شماره ۱۱، صص ۱۷۷-۱۷۹.
۵۰. منبع شماره ۱۲، ص ۴۲.
۵۱. منبع شماره ۱۲، صص ۳-۶۲.
۵۲. سعدی، *کلیات*. به تصحیح فروغی. تهران: کتابفروشی علمی، ۱۳۶۷، ص ۸۴۶.
۵۳. منبع شماره ۱۶، ص ۲۴۱.
۵۴. صفا، ذبیح الله. *گنج سخن*. تهران: ابن سینا، ۱۳۳۹، ج ۱ ص ۱۹۰.
۵۵. منبع شماره ۲۳، ص ۲۸۵.
۵۶. *قرآن کریم به ترتیب، سوره شعرا، آیه ۲۲۴ و سوره یس، آیه ۶۹*.
۵۷. همان.
۵۸. محمدبن محمود آملی، *نقایس القنون*. تهران: بی نا، ۱۳۰۸-۹، ص ۵۵.
۵۹. شهیدی، سیدجعفر. *تحلیلی از تاریخ اسلام*. تهران: نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۰، بخش ۲، ص ۱۱۸.
۶۰. حکیمی، محمدرضا. *ادبیات و تعهد در اسلام*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۸، ص ۲۷۵.
۶۱. محمدی، *آداب اللغة العربیه و تاریخها*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۲۰.
۶۲. شهیدی، سیدجعفر. *تاریخ تحلیلی اسلام*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳، ص ۲۱۶.
۶۳. منبع شماره ۷، صص ۴۱ و ۴۳.